



شماره ۸

## برنامه هشتم

۱- مناجات

۴- تاریخ حیات مبارک حضرت ربّ اعلیٰ (واقعہ قلعه طبرسی)

۳- تبلیغ

۴- مبشرین قریبی

۵- شرح حال حروف حیّ ( حضرت طاہرہ )

۶- متفرقہ

۷- مناجات خاتمہ (مندرج در صفحہ ۱۷)

خدا ایا بحق تربت مبارکه و نفعات منتشره و انوار ساطعه و اشعه لامعه و رواج طیبه ، بندگان درگاہت را از هر ضرری مصون و محفوظ فرما و از هر بلائی مأمون . عاکفان گویت و والهان رویت را در ظلّ عنایت ملجاء و پناهی بخش و سرگشتگان کوه و صحرایت را در رکھفِ مرحمت منزل و مأوی عنایت فرما بیچارگان را چاره بخش ، بینوایان را سروسامانی مرحمت کن و دلشکستگان را سرور و خوبی ده . افسردگان را حرارت بی فتوری و خاکِ مشکوری کن افتادگان را دستگیر شو و آشفتهگان را معین و ظہیر مرحمت فرما . ای پروردگار این مورانِ ضعیف را قوتِ سلیمانی بده و این واماندگان را همت یزدانی . این فقیران را بکنز غنای حقیقی دلالت فرما و این مسکینان را ثروت آسمانی . تاد ر پناه تو مصون و محفوظ مانند و بلحظات عینِ رحمانیت منظور و ملحوظ . تویی قادر و توانا و عالم و بینا و داننده و شنوا .

تاریخ حیات مبارک حضرت ربّ اعلیٰ

حضرت باب بنایامر حاجی میرزا آقاسی بجانب چہرہ یق منتقل شد و بعد ست یحیی خان گرد سپردہ شدند خواہر این یحیی خان زوجه محمد شاہ و مادر ولیعهد بودند میرزا آقاسی او امر موگدہ بہ یحیی خان کردہ بود کہ نسبت بحضرت باب مانند علیخان ماکوئی رفتار نکند و بہیچ یک از پیروان باب اجازه نہ دہد کہ بحضور مبارکش مشرف شوند و ہرچند این او امر بطورشدت بہ یحیی خان رسیدہ بود و لکن مشا را لئہ بتنفیذ آن او امر قادر نشد زیرا بواسطہ مشاہدہ آثار جلال و بزرگواری از ناصیہ محبوس خود محبت شدیدی در قلبش نسبت بحضرت باب ایجاد شد او امر میرزا آقاسی را بکلی فراموش کرد کرد ہایی کہ در چہرہ یق ساکن بود نہ ہرچند عدوتشان نسبت بشیعیان از کردہ های ماکو زیاد تر بود ولی محبت حضرت باب در قلوبشان مشتعل شد . ارادت کاملی بآن بزرگواری پیدا کرد نہ ہریک صبح کہ از خانہ بیرون میآمد پیش از اشتغال بکار رسمی خود بمقام ہیکل مبارک توجہ میکرد و تمنای فیض و برکت مینمود سربخاک ذلت می گذاشت و در حالت سجدہ فیض روحانی را از آن مقام مقدّس طلب میکرد ہریک برای دیگری عجایب را کہ از آن حضرت دیدہ بود نقل میکرد یحیی خان ہیچکس را از تشرف بحضور مبارک ممانعت نمیکرد جمعیت زائرین بقدری زیاد بود کہ چہرہ یق گنجایش و وسعت برای آنها نہ داشت از اینجہت

احبا بچهریق قدیم که اسکی شهرنامیده میشد و تا قلعه یک ساعت راه فاصله داشت توقف مینمودند. حضرت باب هرچه میخواستند از چهریق کهنه خریداری میشد و در زندان به حضور مبارک میآوردند. از طهران فرمان صادر شد که حضرت باب را به تبریز انتقال دهند شاید این هیجان و هیاهو تسکین یابد. جناب میرزا محمدعلی زنوزی ملقب به انیس که در تبریز بود چون شنید که حضرت باب چهریق تشریف دارند خواست بمحضر مبارک مشرف شود سیدعلی زنوزی که ناپدری او بود و از اعیان و بزرگان تبریز محسوب میشد نهایت جد و جهد را مبذول داشت که جناب انیس را از این خیال بازدارد برای این منظور بهتر آن دید که انیس را در منزل حبس کند و نگذارد خارج شود. جناب انیس در حبس بیمارگشت و همانطور بود تا وقتیکه حضرت اعلی را از چهریق به تبریز آوردند و در مرتبه بچهریق برگردانیدند. شیخ حسن زنوزی برای من اینطور حکایت کرد. هنگامیکه در تبریز اقامت داشتم چون با سیدعلی زنوزی قرابتی داشتم اغلب بدیدن او میرفتم مشاراً لیه پیوسته از جناب انیس نگران بود و درباره کار او پریشان، میگفتم من خیال میکنم که این پسر دیوانه شده مرابد نام کرده است این ننگی که از رفتار او برای من حاصل شده چگونه مُرتفع نمایم یکروز بمن گفت "شیخ حسن شما بروید او را ملاقات کنید قدری او را نصیحت کنید که اقلای ایمان خودش را پنهان دارد و این قدر جَزَع و فَزَع نکند."

من برحسب سفارش سیدعلی زنوزی هرروز نزد جناب انیس میرفتم دیدم اشک از چشمانش جاریست جریان اشک بدائمی بود و وقتیکه حضرت باب را از تبریز ثانیاً بچهریق بردند روزی بدیدن انیس رفتم دیدم حالش تغییر کرده غم و اندوهی ندارد آثار سرور و فرح از بشیره اش آشکاراست بمحض اینکه مرا دید با سرور بی منتها بامن مُعانقه کرد و گفت چشمهای مولای محبوب من صورت ترا دیده است و چشمهای تو زیارت آن وجه نورانی فائز شده است حال بیا تا برای تو حکایت کنم چه شد که آنده من بسرور مبدل گشت پس از آنکه حضرت باب را به چهریق برگردانند و منهم در این جامحبوس و گرفتار بودم بانهایت تأثر قلباً بهیکل مبارک توجه کردم و برآز و نیاز مشغول شدم که ای محبوب قلب من، مشاهده میفرمائی که چه اندازه ناتوان و گرفتار حبس و زندانم تو بینائی و دانا که شوق و اشتیاق من برای تشریف بحضورت حد و حصری ندارد ای مولای مهربان رجا دارم این ظلمت ناامیدی که بر قلب من مسلط گشته بانوار وجه منیر تو مُرتفع شود از این قبیل راز و نیازها میگردم و از خود بیخود شدم ناگهان صدای هیکل مبارک را شنیدم — فرمودند: "محمدعلی برخیز" متوجه شدم دیدم جمال نورانی مولای مهربان در مقابل چشمم ظاهر و عیانست باتبسمی لطیف بمن نظر میفرمود من خود را با قدم مبارک انگندم بمن فرمودند: "خوشحال باش ساعت موعود نزد یک است در همین شهر تبریز"

عنقریب در مقابل مردم شهر مرا مقبول خواهند ساخت و هدف ف  
 گلوله‌های آنداء خواهند شد جز تو کسی را در این موهبت با خود م  
 شرکت نداده‌ام داد مؤده جانده که تو آنروز با من جام شهادت خواهی  
 نوشیدی **وَإِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ** "چون بخورد آدم خویشت را در  
 د ریای سرور و نشاط غرق یافتم خم و اندوه دنیا در مقابل این سرور  
 من قیمتی ندارد هنوز آواز مبارک در گوش من است و شب و روز چه  
 مبارک در ره نابل چشم من بیاید آن تبسم لطیف مألوفم و هیچ  
 متوجه نیستم که گرفتار حبس و زندانم یقین دارم آنچه را که مولای  
 مهربانم داده نمرود واقع خواهد شد و ساعت موعود فرا خواهد  
 رسید من او را تصحیح کردم که صابر باشد و این قضیه را از همه  
 پنهان دارد جناب انیس بمن قول داد که این راز را با کسی در  
 میان ننهد و رفتار خود را با سید علی زنوزی پریق و مدارا تندیل  
 کند من فوراً از نزد جناب انیس بیرون آمده بملاقات سید عا  
 شتافتم و با او گفتم که پسر شما رفتارش تغییر کرده و این سبب شد که  
 انیس از حبس و بند رهایی یافت با خویشتان و اقربای خود رفتاری  
 نیک داشت تا روز شهادت فرا رسید .

### واقعهٔ قلعهٔ شیخ طبرسی

جمع اصحاب که عدد آنها ۲۰۲ نفر بتعداد رب (۲۰۲) بود  
 در رکاب جناب باب‌الباب از خراسان با علمهای سیاه حرکت  
 نمودند و بهریک از قراء بین راه که رسیدند بدین خوف و ترس  
 امر الهی را ب مردم آن محل ابلاغ نمودند و جمعی ایمان آورده  
 بعضی از مؤمنین بآن جمع پیوستند .  
 بعد از طی طریق خود راتد ریجا" ببارفروش رسانیدند ولی با  
 مخالفت سخت سعید العلماء و تحریک جمعی از پیروان او که  
 غالباً از آرازل و اوپاش بودند روبرو شدند که بسختی از ورود اصحاب  
 بشهر جلوگیری نمودند و چون اصحاب چنین دیدند حسب الامر  
 جناب باب‌الباب عنان کشیده و مصمم ببازگشت شدند ولی آن  
 جمعیت عنان گسیخته بیشتر جری شده اصحاب را مورد هجوم قرار  
 داد و بسمت آنها تنگ خالی نمودند با شلیک تیرهای پی‌د رپی چند  
 نفر را از یاد ر آوردند لذا اصحاب ناگزیر بدفاع گشته مهاجمین  
 را تعقیب و مجبور بفرار نمودند و خود وارد کاروانسرائی شده،  
 استقرار جستند ولی باز هر لحظه مورد هجوم و شرارت مردم م  
 تا بعد از چند روز که عباسقلیخان لاریجانی حاکم محل وارد شد و  
 چنین صلاح دید که جناب باب‌الباب و اصحاب بهمراهی خسرو  
 قاد یکلای و سوارانش که جهت حفظ و حمایت اصحاب گماشته بود  
 از شهر خارج شوند و بهمین نحو اصحاب از شهر عزیمت نموده و

راه جنگل را در پیش گرفتند ولی خسرو بدستور و فتوای سعید  
 الْعُلَمَاءُ میخواست آنها را در جنگل بقتل رسانیده اموالشان را  
 بغارت ببرد لذا بعد از وحیله خواست جناب باب‌الباب و همراهان  
 را از بیراهه برده و غافلگیر نماید و چون بر اصحاب سختگیری نموده  
 و بهانه جوئی آغاز کرده و بخشونت پرداخت تزویر او بر جناب  
 باب‌الباب و اصحاب آشکار و واضح گردید باینجهت حسب الامر  
 جناب باب‌الباب او را انعام و اکرام نموده از او خواستند که اصحاب  
 را بحال خود گذاشته خود و سوارانش در پی کار خود بروند ولی طمع  
 او بجان و مال اصحاب بود و راه بر اصحاب بسته و این تقاضا را قبول  
 ننموده آنچه با او از نقد و جنس برسم انعام دادند رد کرده اسب و  
 شمشیر جناب باب‌الباب را خواست و گفت علما جان و مال شمارا بر  
 من حلال کرده اند. حال باین مختصر چگونه قانع شوم و آنچه به او  
 نصیحت نمودند بر سختی و خشونت افزود و یکی از اصحاب میرزا  
 محمد تقی جوینی ناگزیر او را با خنجر از پای در آورد و همراهانش  
 از بیم جان رو بفرار نهاده و عده ای از آنها بقتل رسیدند در این مو  
 جناب باب‌الباب برای حفظ اصحاب از هجوم قوم و قبیله خسرو به  
 قلعه شیخ طبرسی که در آن نزدیکی بود پناه برده در آنجا که نسبتاً  
 محل امنی بود متحصن گشتند و ناگزیر بساختن برج و بارو پرداخته  
 و آن محوطه را برای دفاع آماده و مهیا ساختند در همین ایام بود  
 که حضرت بهاء الله باتفاق چند نفر از همراهان برای ملاقات اصحاب

به قلعه ورود فرموده و دستور فرمودند چند نفر از اصحاب به  
 ساری رفته و جناب قدّوس را از منزل میرزا محمد تقی مجتهد که  
 جناب قدّوس در آنجا تحت نظر بود نجات داد و بقلعه بیاورند.  
 این دستور مبارک اجرا شده جناب قدّوس را بقلعه با احترام زیاد  
 وارد نمودند.

مدّت ششماه تحصن اصحاب در قلعه و دفاع آنها در برابر هجوم  
 اشرار و بعد در مقابل قوای دولتی که باصرار و ابرام علما بسرداری  
 مهد یقلی میرزا مأمور سرکوبی اصحاب شدند طول کشید.

در این مدت قلعه را احاطه نمود و ابواب رخا و آسایش و حتی  
 رسیدن غذا و خوراک و آب آشامیدنی را بر روی آنها بسته بودند با  
 اینحال آن نفوس از جان گذشته و فداکار باشجاعت و شهامت بی  
 نظیری بدفاع پرداخته و مخصوصاً شهامت و جانبازی جناب باب  
 الباب نزد دوستان و دشمنان مشهور گردید.

در تاریخ حاجی میرزا جانی که از شخص موثق که موافق هم نبوده  
 شنیده است نقل شده است:

( ( قریب دو سال بعد از مقدمه واحد قلعه طبریه شنیدم که مدّ کور  
 میداشت که در مجلسی بودیم در کربلا محاربه حضرات با حضرت  
 قدّوس و جناب باب‌الباب بمیان آمد ثواب مستطاب احمد میرزا و  
 سرکار عباسقلیخان شرف حضور داشتند شاهزاده اکرم از عباسقلی  
 خان احوالات ایشان را مستفسر گردید جواب داد بیان واقع و حقیقت

مطلب این است که کسانی که کربلا را ندیده اند اگر طبریه را امید یابند  
 هنگام آمدن کربلا را فراموش می‌کند و اگر ملاً حسین را امید یابند حکماً  
 یقین به رجعت سید الشهدا امینموندند و اگر حالت مرا امید یابند می‌گفتند  
 این شمر و سنان است که با سیف و سنان آمدند و است بجهت مبارک اعلی حضرت  
 قبله عالم قسم است آخوند ملاً حسین یک روزی از قلعه بیرون آمد عمامه  
 سبزی بر سر داشت و کفنی بگردن انداخته در میان میدان ایستاد و گفت  
 ای قوم چرا بد و ن تحقیق بهوای نفس اما ره و باغوی اهل عرض در حق ما  
 باین درجه ظلم می‌کنید و بریختن خون این مظلومان بیجهت اهتمام  
 مینمائید از خد اوند عالم شرم کنید و لا اقل راه بد هید که از این ملک بیرون  
 برویم من دیدم که حالت اهل ارد و متغیر گردید بنا کرد مبه تیر انداختن  
 و با اهل نظام گفتم همه کنید و مقصود این بود که صدای ایشانرا نشنوند  
 باز دیدم که صدای ایشان بلند شد بطوریکه همگی ندای ایشانرا شنیدند  
 و در آن حین دیدم همگی اهل جنگ خاموش شدند و اکثری از سوارها  
 احوالشان تغییر کرد گفتم مبادا لشکر فریب بخورند فرمان به تیر  
 انداختن و همه کرده دادم دیدم ایشان شمشیر خود را از غلاف  
 کشیدند و سربا آسمان بلند کردند و گفتند الهی برای این گروه اتمام حجت  
 نمودم فائده نبخشید و پس از آن بر زمین و بسا رحله کردند قسم  
 بخد اوند آنروز شمشیر زدنیشان مشاهده نمودم که فوق قوه  
 بشر بود سوارهای ما زنده رانی بودند که فرار نکردند و طاقت آوردند  
 در آن حین که گرم محاربه بودند بیک نفر سربا ز رسید سربا زد رختی را پناه

خود قرارداد و تفنگ را سپر کرد چنان شمشیری با و نواخت که باد رخت  
 و تفنگ شش قسمتش ساخت و در این مدت محاربه هیچوقت شمشیر را  
 منحرف نزدند هر چه زدند راست بود بهر کسی که آخوند ملاً حسین  
 شمشیر میزد از آثار ضربتش می شناختیم ((

و با آنکه چند نفر از حروف حی بیان که جناب باب الباب در رأس  
 همه قرارداد داشتند در این حادثه بشهادت رسیده و عده های دیگر از  
 اصحاب نیز با کمال مظلومیت شهید گشته بودند معذ لک جناب  
 قدّوس و بقیه اصحاب بهمان شجاعت و انقطاع بی نظیر در مقابل  
 هجوم اعدا مقاومت نمودند فاع پرده اختند تا عاقبت مهد یقلی میرزا  
 و سایر سران سپاه دم از صلح و آشتی زدند ولی باطناً بذیل حیل  
 و تزویر تشبث نموده تعهد نمودند و قرآن را مهر و امضاء کردند  
 اطمینان دادند که هرگاه اصحاب تسلیم شوند در امان و امان بوده  
 بهر جائیکه بخواهند بروند آزادی کامل دارند جناب قدّوس با آنکه  
 بقول و تعهد آنان اطمینان نداشتند معذ لک با احترام قرآن تسلیم  
 شده دست از دفاع برداشته و همه عازم اردو شدند ولی همانطور که  
 پیش بینی فرموده بود بدستور مهد یقلی میرزا سپاهیان جمععی  
 از آن نفوس بی دفاع و مظلوم را در میان گرفته از همه طرف تیرباران  
 نمودند و با طرز فجیعی همراه با قتل رسانیدند و جناب قدّوس را ببار  
 فروش برده تسلیم سعید العلماء دشمن پرکین و دیرین آنحضرت  
 نمودند و او ابتدا حکم کرد با تبر زینی ضربتی سخت بفرق آنجناب

نواختند و بعد بدست یکی از طلاب سر آنحضرت برید شد و جسد مبارکش را بهر طرف کشیده قطعات جسم مطهر آنمظلوم را در سبزه میدان بارفروش با آتش بیداد سوختند .

پس از خاتمه این وقایع حزن آور اخبار آن بعد از چندی بحضور حضرت اعلی رسید و تاملاتی آنحضرت محزون و متأثر بودند و -

زیارتنامه‌های متعددی برای حضرت قدوس و جناب باب‌الباب و سایر شهدا نازل و جناب ملاعلی سیاح مراغه‌ای را امر فرمودند که بالنیاب از آنحضرت بزیارت مقام شهدا رفته زیارتنامه را تلاوت نماید و قبضه‌ای از خاک تربت شهدا را همراه بیاورد و او این خدمت را انجام داد و چون بطهران وارد شد در بیت مبارک حضرت بهاء الله جناب آقا سید یحیی او را بمحض ورود دید و چون دانست که از سوی محبوب آمده است خود را براقدا م او انداخته و میبوسید و صورت و محاسن خود را بیکل ولای پای او که اثری از کوی حضرت اعلی بود متبرک میساخت . این حوادث امر اعلی را بیش از پیش شهره ایران ساخته و انظار محققین از داخل و خارج متوجه عظمت امر مبارک گشت .

### روش تبلیغ

حضرت عبدالبهاء در لوح هفت شمع میفرمایند :

"تعالیم الهیه را این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که توندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت بطرز تحریر حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی چند در میان است تا تحریر حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسان است مبلغ نباید خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد این فکر سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثیر بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت نفوس شود ."

ملاحظه فرمائید که حضرت عبدالبهاء با چه روشنی و سادگی روش مبلغ را بیان میفرمایند در این لوح مبارک به چند نکته اشاره فرموده‌اند که بطریق زیر خلاصه میگردد .

- ۱- نباید نفوس را توهین کرد که توندانی و من دانم .
- ۲- بجمیع باید احترام گذاشت .
- ۳- بطرز تحریر حقیقت باید مکالمه نمود .
- ۴- نباید مبلغ تکبر داشته باشد .
- ۵- با دیگران به نهایت مهربانی، خضوع و خشوع باید صحبت کرد .



این دستورات مبارک را باید براستی عمل کرد نه متظاهربان شد  
مثلاً باید بدل و جان دیگران را نادان ندانیم باید حقیقَةً  
مبتدی را دست بداریم و بنهایت خضوع با و محبت کنیم. همچنانکه

اگر بین معلم و شاگرد محبت وجود نداشته باشد معلم در تعلیم  
دروس خود توفیقی بدست نمیآورد همین طور بین مبلِّغ و مبتدی  
اگر محبت نباشد کلام مبلِّغ تاثیر نکند باید مبلِّغ جلب محبتِ  
مبتدی خود را نماید و این جز آنکه خود مبتدی را دست داشته  
باشد راه دیگری ندارد. خلاصه آنکه برای انتقال و تعلیم تعالیم  
(که سراسر محبت بعالم انسانی است) بدیگران موفِّق باشیم، حدّا  
باید حقیقَةً مبتدی خویش را دست بداریم. در بین د و نفر که یکدیگر  
را دست ندارند هیچگونه رابطه انسانی برقرار نمیشود تا چه رسد  
بآنکه موفِّق بتغییر روش شخصی در زندگی و عقایدش گردیم.

دوستان عزیز بهائی حتماً در بین شما عدد زیادی هستند که شب و  
روز به تبلیغ امرالله و انتشار دین الله مشغولند و بهتر از همه  
میدانند که تبلیغ چه عالمی دارد وقتی انسان با اتصاف بصفات یک  
بهائی و بارعایت اصول تبلیغ که در الواح مبارکه آمده است به تبلیغ  
امرالله میپردازد سیرعالم روحانی میکند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی از الواح مبارکه میفرماید:

۶- "... باید در محفل تبلیغ بکمال شیرینی سخن گفت و طوطی  
شکرشکن گشت..." (صفحه ۱۵ رساله تبلیغ، جمع آوری لجنه جوانان)  
طهران

پس یکی دیگر از شرایط تبلیغ آنست که بشیرینی سخن گوئیم و از  
بیان جملات و کلمات زننده و تلخ که باعث آزار روح میشود خود -  
داری کنیم.

۷- یکی از مسائل بسیار مهم در تبلیغ بهائی این است که  
شخص مبلِّغ هرگز فکر نکند که هنگام تبلیغ این او است که سخن  
میگوید بلکه باید معتقد باشد که حق جَلّ جلاله باوالهام میکند.  
حضرت عبدالبهاء در صفحه ۳۲۸ سفرنامه مبارک جلد اول در باره  
روش تبلیغ بهائی میفرماید:

"... و دیگر آنکه هر چیزی محدود است مگر فیض الهی که به سبب  
تبلیغ امرالله برانسان نازل میشود و الهامات ربانیه تأیید مینماید  
این است که حضرت مسیح فرمود\* وقتی میخواهید صحبت بدارید  
فکر نکنید، روح القدس شمارا الهام میکند اگر عزت ابدی و حیات  
سرمدی و علویت آسمانی خواهید تبلیغ کنید. تأییدات البته  
بشما میرسد چراکه تجربه شده است امائبات و استقامت میخواهد  
ملاحظه حواریون مسیح نمائید که به چه ثبوت قیام نمودند تا امر را  
از پیش بردند و حتی جان خود را فدا نمودند.

۸- تبلیغ امرالله را نباید با غلبه در بحث با مبتدی اشتباه گرفت  
اگر مبلِّغ قصد داشته باشد که در بحث بر مبتدی غلبه نموده فائق  
آید بیگمان مطابق روش بهائی تبلیغ نکردن است زیرا جمال مبارک  
در کلمات مکنونه میفرماید: "... غافلترین عباد کسی است که در قول

مجادله نماید و بر برادر خود تَفُوقْ جوید - جمال قدم در لوح  
 ناپلئون سوم میفرمایند : (ص ۱۱۱ الواح ملوک)  
 " . . . قُلْ قَدْ قَدَّرْنَا التَّبْلِیغَ بِالْبَيَانِ إِيَّاكُمْ أَنْ تُجَادِ لَوَامِعَ أَحَدٍ " .  
 مضمون بیان مبارک چنین است که ماتبلیغ را بوسیله بیان مُقَدَّر  
 داشتیم مبادا با کسی مجادله نمائید .

x x x

### هوالله

ای آمرزگار هرچند سزاوار عذابیم و مُسْتَحَقِّ عِقَاب  
 ولی تو خداوند مهربانی و کوكبِ ساطعِ افقِ عُفْران .  
 پرتوی مبذول دارو اشراقی بفرما تا ظلماتِ دَیْجور  
 زائل گردد و اشراقاتِ نوربیا هر شود . توئی مقتدر  
 و توانا و توئی ناظر و بینا لَكَ الشُّكْرُ وَلَكَ الْحَمْدُ وَ  
 الثَّنَاءُ

### بشارات تاریخی مبشرین غرب

نوشته : حسام نقبائی

همانطور که بعضی از عرفای اسلام دربارهٔ ظهور موعود  
 بیانات و اشاراتی نموده‌اند جمعی از بزرگان و پیشوایان عالم  
 مسیحیت نیز با الهامی که از کتب آسمانی خود گرفته‌اند سال  
 ظهور را تعیین کرده‌اند .

مبشرین غرب در قرن ۱۹ میلادی بیش از هزار نفر بودند که  
 بوسیله تألیف کتب و تدوین جزوات و نوشتن مقالات و ایراد خطابه‌ها  
 و کنفرانسها راجع بقرب ظهور موعود بشارات داده‌اند در حالیکه  
 در تمام قرون وسطی جز معدودی انگشت شمار اشاره‌بچنین یوم  
 عظیمی ننموده‌اند .

میدانیم که در کتب عهد عتیق و عهد جدید اعداد و سنواتی  
 برای ظهور موعود تعیین گردیده‌مانند سه زمان و نیم، چهل و  
 دو ماه، و هزار و دو و بیست و شصت روز، و هزار و سیصد و غیره که همگی  
 دلالت بر سال ظهور حضرت اعلیٰ روحی لَهُ الْفِئَاءُ بسال ۱۸۴۴  
 میلادی و یا . ۱۲۶۰ هجری قمری دارد و اینک یک فقره از بشارت  
 مبشرین غربی ذیلاً برای نمونه ذکر میشود که بسنهٔ ظهور اشاره  
 نموده‌است .

ویلیام میلر - مؤسس مذهب آد و نیتسیم ( رجعت مسیح Adven

1844) است در دائرة المعارف امریکائی ذیل کلمهٔ میلر نوشته :

ویلیام میلر (۱۷۸۲-۱۸۴۹) پس از مطالعه کتب مقدسه در سال ۱۸۳۱ بشارت برجعت مسیح داد . . . ابتدا او تاریخ رجعت را ۲۱ مارس ۱۸۴۳ و یا ۲۱ مارس ۱۸۴۴ معین کرد و در ۴ مه ۱۸۴۴ اعلام کرد او به نزدیکی دست است. پیروان او در اکتبر همان سال جمع شده و در نوامبر پراکنده شدند. نشریاتی که منتشر کرد یکی بنام (بدیهی بودن از روی کتب مقدسه که رجعت ثانی مسیح در حد و ۱۸۴۳ میباشد) و یکی بنام (رؤیای روز آخر) میباشد و در همان دایرة المعارف تحت عنوان کلمه "آد ونیتست" مینویسد: گروهی مؤمنین که نامشان از اعتقاد برجعت ثانی مسیح اقتباس شده پیروان ویلیام میلر هستند و پس از مطالعات باین نتیجه رسید که در سال ۱۸۴۳ رجعت واقع خواهد شد و هزار سال سلطنت خواهد کرد و این پیش بینی را متکی به نبوت دانیال نبی نمود مانند . . . ۲۳۰ (۱) و هفت زمان تسلط کفار که منتهی میشوند باینکه زمان آخر در سال ۱۸۴۳ میباشد بعد تاریخ دیگری یعنی ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ را معین کرد که باین علت پیروانش او را ترک کردند. میلر تاریخ را درست حساب کرده بود و طبق انجیل علائم ظهور یعنی تاریخ شدن آفتاب و فرو ریختن ستاره و نزول عیسی از آسمان سوار بر ابر را بظاهر تعبیر نمود پس از عدم موفقیت گوشه نشین شد ولی یک زن با اسم (میس وایت) از پیروان او مدعی شد که محاسبه او درست است ولی حضرت مسیح در آسمان محاکمه را

شروع کرده و دیگر نزول اجلال نمیفرماید امروزه کلیساهای ادونتیستها در تمام دنیا و در ایران شعباتی دارند و موضوع تاریخ ۱۸۴۴ را در طی درس یازده از مجموعه او از نبوت منتشر کرده اند که بفارسی نیز چاپ شده است و این تاریخ ظهور حضرت اعلی است که در نظر این فرقه مسیحی حائز اهمیت است پیروان میلر در هنگام وفاتش در حد و ۲۶ هزار نفر بودند .  
 و اما تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ که بوسیله میلر معین شده بود پیروانش را بهیجان آورد و آمریکا را تکان داد در روزنامه پست طهران شماره ۸۷۸ مورخه ۱۸/۲/۱۳۳۵ در این مورد چنین مینویسد (درباره پایان دنیا در شب ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ که اسرافیل صور میدمد پیروان میلر در سراسر دنیا از آمریکا تا گرجستان خود را آماده پرواز بجهان دیگر مینمودند جمعی در سبدهای سبک خزیده تا صعودشان با آسمان راحت باشد عده ای در قبرستان جمع شده و گروهی اشیاء قیمتی و زینت آلات با خود همراه کرده که با خود با آسمان ببرند برخی بخواندن سرودهای مذهبی و دعا و استغفار مشغول بودند زیرا عمر دنیا بپایان میرسد آن شب از هیجان انگیزترین شبهای آمریکا بود . میلر مردم را انداز کرد که روز حساب نزدیکست و علائمی نیز مانند سقوط شهابها در آسمان ملاحظه کرد و قتیکه آخرین روز انهدام عالم عمل شد پیروانش سخت ناراحت شدند میلر گفت در هفتمین ماه نوری می بینم که از

افق شرق بسوی ما میآید و آن مسیح است در آن روز تجارتخانه‌ها در نیویورک درهای خود را باز نمودند تا هر کس هر قدر رکش میخواست بردارد و طرفداران میلر دست از کار کشیدند پاسبانان برای جلوگیری از سرقت مغازه‌ها و منازل اقداماتی نمودند اثاثیه خود را مردم در میادین آتش میزدند کلیساها پر شده بود بعضی دیوانه‌شدند در یکی از تیمارستان‌های شهر "ورمن" ۲۵ نفر بستری شدند یکی در - ماساچوست زنش را بعزت جسارت به میلرگشت دیگری پسرش را - بهمین علت در پنسیلوانیا بقتل رساند ۲۳ اکتبر اکثر خانه‌ها خالی و مردم با آسمان خیره شده بودند گفته میشود که یکی از فرمانداران ایالات امریکاد واسب سفید تهیه نمود که مسیح پس از نزول بزمین از آنها استفاده کند (۲۰) بهر حال در آن یوم کسی نتوانست اهمیت آنرا درک کند که چه ظهور عظیمی بوقوع پیوسته و موعود عالمیان ظاهر گردیده است.

(۱) ۲۳۰۰ روز و هفتاد هفته اشاره به استدلال ویلیام میلرازمطالب مربوط به فصل هشتم ونهم دانیال نبی است.

حضرت طاهره حرف حی (قُرَّةُ الْعَیْنِ)

طاهره که یکی از نوابغ جهان و نادره دوران بوده سرگذشت مفصّلی دارد که ناچار باید ابتدا معرفتی بد رعموهای ایشان را نمود و سپس بشرح حال آن زن که فخر رجالی است پرداخت. سه برادر از اهل برغان (از محال قزوین) از علمای معروف بنام‌های (حاجی ملا تقی - حاجی ملا صالح (پدر جناب طاهره) حاجی ملا علی) بودند که سالها ساکن قزوین شده و هر سه دارای ثروت و جلال و انروشهرت علمیه و برمسند ریاست شرعیه و فقهیه جالس و مرجع امور عموم مردم این شهر اعم از اعیان و کسبه و تجار بوده و همه مردم قزوین باین خاندان ارادت کامل داشته‌اند. از طرفی آنان در منزل دارای خدمه و کنیز متعدد و نوکر و غیره بوده‌اند و از جمیع نعمای الهیه بهره‌مند و کامیاب.

حاجی ملا علی برعکس و برادر خود شیخی و از ارادت کیشان مرحوم شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی بود و هم حضرت نقطه اولی بعداً ایمان آورد اسمش در کتاب ایقان ثبت است.

ام سلمه از صغرسن در خانه نزد پدر بتحصیل و کتابت پرداخته و همینکه بحدّ رشد رسید، علوم ادبیه و فقه و اصول و علومیکه در آن عصر رایج بود فرا گرفت. پدر نهایت تعلق و احترام را نسبت بدو مژعی میداشت و همیشه افسوس میخورد که اگر این دختر پسر بود خاندان

مرا روشن مینمود و جانشین من میگشت . بعد از آنکه بحدّ رشد رسید و تحصیل علمیه خود را در قزوین آنطور که ممکن بود بپایان رسانید بعقد ازواج عموزاده خود ( ملا محمد پسر حاجی ملاتقی ) درآمد و در ضمن زناشوئی و خانه داری روزی را امّ سلمه بخانه پسر خاله خود ( ملا جواد برغانی ) مهمان شد و در کتابخانه او جزوهای از تالیفات مرحوم شیخ احسائی یافت . پس از مطالعه بیانات آنرا بسیار پسندید و بعد هر چه از تالیفات شیخ احسائی و سید رشتی بود از ملا جواد گرفته مطالعه نمود و طریقه آنان را پسندیده و عشق وافر بآنها پیدا نمود و سپس از شدت علاقه به آقا سید کاظم رشتی رساله ای در اثبات تعالیم شیخ ورد بر مکتوبین آن تعالیم نگاشت و بحضور سید رشتی فرستاد . سید پس از ملاحظه آن رساله با کمال دقت و لطف بامّ سلمه شرحی مرقوم که عنوان آن " یا قَرَّةُ الْعَیْنِ وَ رُوحُ الْفُؤَادِ " بود و از آن وقت مشارالیه با قرّة العین معروف گردید . ایشان نیز در مسائل علمیه گاهگاهی با شوهر که جز فقه و اصول علمی رایاد نگرفته بود مباحثه و مناظره مینمود . از طرفی عمّش ( حاجی ملاتقی ) و شوهرش ( ملا محمد ) اغلب بالای منابر پَسَب و لَعْنِ مرحوم شیخ احسائی و سید رشتی میپرداختند کم کم از آنها منزجر ورشته محبت فیما بین او و شوهر گسیخته گردید و با اینکه چندین سال با هم زندگی و چند اولاد بهم رساندند مَعَ الْوُصْفِ بطوری اختلاف حاصل شد که ناچار ترک خانه و فرزند نموده بخانه پدر مراجعت نمود و چون

علاقه و افری بتحصیل و تکمیل اطلاعات داشت از پدر اجازه گرفته که بکربلا برود . در کربلا در حوزه درس سید د ریس پرد هم شرکت و مسائل الهی را از محضر سید اقتباس کرد و خود نیز در خارج حوزه درسی تشکیل داد . مرحوم سید رشتی چهل ساله و چه کتبا او را قرّة العین مخاطب میداشت و اینقسم که معلوم شد ظاهره و سفر جهت تکمیل اطلاعات بکربلا رفته است . سَرِّ اَوَّلِ موقعی بود که سید کاظم رشتی حیات داشت و سفر دوم زمانی که سید صعود نمود بود . همینکه سید رشتی بسال ۱۲۵۹ قمری صعود نمود حوزه پدر رسی قرّة العین رواج بسزائی یافت و کبار علماء مانند شیخ محمد شیل العِراقی — شیخ صالح کریمی عرب — آقا سید احمد یزدی ( پدر آسید حسین کاتب ) و آسید محمد گلپایگانی — شیخ سلطان کربلائی — ملا ابراهیم فاضل محلاتی — ملا طاهر شیرازی و جمعی از اهل نضل که همگی بعلم و تقوی معروف بودند از هر طرف بمجلس درس قرّة العین رو آورده و استفاده ها بردند و ذکر فضائلش را در اقطار و اکناف منتشر ساختند . از طرفی چون جمعی از شیخیه بنابد ستور استاد مرحوم خود پس از اعتکاف در مسجد کوفه قصد حرکت بشیراز نمودند و میرزا محمد علی ( شوهر مرضیه خواهر جناب طاهره ) نیز جزو حرکت کنندگان بود قرّة العین \* مکتوبی سر بمهر توسط ایشان فرستاد که هر کجا موعود را یافت مکتوب را به ایشان تسلیم دارد و در آن شعر معروف صحبت لاری :

(لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ وَسُعْمَاعُ طَلَعَتْكَ أَعْتَلَى (۱))

زچه روآلست بریکم نرنی ، بزنی که بلی بلی )

رانیزنوشت وآنموقع سال ۱۲۶۰ قمری بود . آنعدّه وارد شیراز شده و موعود را یافته وایمان آوردند وهریک بنوبه خود جزو حروف حی محسوب و میرزا محمد علی قزوینی شوهر خواهر جناب طاهره که خود ایمان آورد و جزو حروف حی محسوب گشت عریضه قرّة العین را تقدیم حضور مبارک نمود . مشارک‌الیها با اینکه حضرت راملاقات ننموده و ایمان نیاورد ه بود هفتد همین شخصی بود که جزو حروف حی محسوب گشت و چون حسب الامر مبارک حضرت نقطه اولی حروف حی باطراف برای تبلیغ منتشرگشتند ملاعلی بسطامی بعراق عرب مأمور و آثار حضرت نقطه اولی را بقرة العین ارائه داد او یکباره مشتعل ودل از دنیا شسته فریفته بیانات مبارک گشت و پس از مطالعه آثار واطلاع براسرار و حقیقت ظهور ، تصدیق امر مبارک را نموده مؤمن گردید و در سبیل حضرت باب جان برکف نهاده و مجلس درس را خط بطلان کشیده پرده برداشت و همت بر نشر آثار جدیده گماشت و مجالس درس و بحث را بمحافل تبلیغ و دعوت ناس مبدل نمود و اول کسیکه ایمان آورد زوجه آسید کاظم رشتی بود سپس باید ر و عموم کاتبه کرده و بادله قاطعه حقیقت این امر اعظم را برای آنها اثبات نمود . بعضی از مُفَسِّدین اعم از علماء و شیخیه مُحَرِّکِ عوام شده بحکومت شکایت کردند و حاکم کربلا مجبوراً مشارکاً

راسه ماه د رخانه سید رشتی که محل اقامتش بود توقیف داشت و جریان رایه والی بغداد نگاشت و بعد از چندی چون جواب والی تأخیر شد قرّة العین شخصاً بحکومتی رفته فرمود ما خود ببغداد میرویم . حکومت هم از خد اخواسته موافقت نمود لذا قرّة العین باتفاق بعضی از تلامذه و شاگردان خود و چند نفر از نسوان از جمله ماد روخواهر باب الباب (مَلَقَبُ بِهِ وَرَقَةُ الْفُرْدِ وَنِ زَوْجَهُ آسِیخِ ابوتر اشتها ردی) و زوجه آمیرزا هادی نهری اصفهانی (خورشید بیگ ملقب به شمس الضحی) که در کربلا میزیسته اند ببغداد حرکت و در منزل شیخ محمد شیل ورود نمود و پس از چندی بخانه سید محمود آلوسی مفتی بغداد باتفاق نسوان نقل مکان کرد والی تیزمراتب را باسلامبول یعنی بهاب عالی گزارش ومنتظر شد تا امر شاه ازد ربار دولت چه صادر رشود و اینقسم که معلوم است قرّة العین د و ماه تقریباً د رخانه آلوسی سکونت فرمود . پس از د و ماه از باب عالی جواب رسید که قرّة العین بایران توجه کند لذا پامرتجیب پاشا والی بغداد محمد آقا یاور مأمور شد که تا سرحد عراق یعنی خاتقین که اول حدود و مرز ایران است ملازم موکب طاهره باشد خلاصه طاهره باتلامذه و بعضی خد مه اش از عرب و عجم د را وایل سنه ۱۲۶۳ هـ . ق عازم ایران شد .

"مَجْمَعُ تَحْقِیْقِ جُلْدِ ۱" (۲)

(۱) د رخش روی توتابان گشت و پیرتوجمال تونمایان شد چرانغمه آلست بریکم بلند نمینمائی ؟ بپرس تا تصدیق نمائیم د رأشعار اشاره به آیه ۱۷۲ سوره اعراف شده .

(۲) از نظر تاریخ و اسامی اختلافات جزئی با مطالع الانوار ارد

" درس عربی " ضمیمه برنامه شماره ۸

درس هشتم :

۱- تمرین قرائت این درس روی متن دعای خروج از بیت و خروج

از شهر و همچون گذشته با استفاده از نوار و متن اعراب شده<sup>۶</sup> ضمیمه درس است.

۲- همچون درس گذشته د و دعای وقت خواب و بیدار شدن را

بامعانی لغات آن به دفتر قواعد منتقل و د و دعا را ترجمه کرده با تلاوت مکرر این متون را با اعراب صحیح حفظ نمائید.

توجه : در پایان این مرحله از معانی و لغات و ترجمه قسمت‌های

کوتاهی از د و مناجات و د و دعای خواننده شده ، امتحان

بعمل خواهد آمد .

دعای خروج از خانه : \* هَوَالْمُهَيِّمِينَ الْقَيُّومِ . . . ص ۲۳۵ تسبیح

و تهلیل

دعای هنگام خروج از شهر : \* إِلَهِي إِلَهِي خَرَجْتُ مِنْ بَيْتِي

مُعْتَصِمًا . . . ص ۲۳۶ تسبیح و

تهلیل

متفرقه

من می‌خواهم تو بر اثر قدم من مشی نمائی

۱۶ می ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس

. . . بعد شخصی از دوستان مُشَرَّف و رجای اذُن تَشَرَّف بجهت

جوانی که خود را نسبت با مرید اد نمود فرمودند : نگاه کن من اگر

کسی صد خلاف بکند که ضَرِّش بمشخص من راجع باشد چشم‌هایم

برهم می‌نهد با او بطور محبت سلوک میکنم بد رجه ای که امر بر خود

او مُشْتَبَه میشود. اگر خیانت عظیمی بمن کرده باشد چنان با او رفتار

مینمایم که گویا امین‌ترین نفوس است اما اگر ضرری با مرال‌الله رسد -

صبر نمیکنم شخصی خانه<sup>۶</sup> امر را خراب میکند من ایستاده می‌بینم

و اوقاتش تلخ میشود که چرا در خرابی با من همراهی نمی‌کنی مرد که

تو خانه امر را خراب میکنی توقع داری ابداً قلوب مگد ز نشود من

می‌خواهم تو بر اثر قدم من مشی نمائی دلی می‌آزاری با کل در صلح

باشی اهل اِعْمَاض شوی سبب سُورِ نُفُوس گردی . بین من چه

میکم. صبر مرا اگر سائربین نمیدانند تو میدانی با من بسودهای

می‌بینی و میشنوی چیزیکه انسان را خراب میکند هوی و هوس است

همیشه دعا کنید که از آن دور باشید. اگر مرا گشته بود ند بهتر بود که

تامل مردم را بخورند زیرا این ضرر با مر نمی‌رساند و آن میرساند .

### معانی لغات د وُد عای خروج ازبیت و خروج از شهر

مُهَيِّمِينَ	: مُسْتَوْلِي، غَالِب، (از اسماء الهی)
قِيَوْمٍ	: بی آغاز، قائم بِالذَّات، پاینده
أَخْرَجَ	: خارج می‌شوم
مُتَوَكِّلًا	: در حالیکه توکل کرده‌ام
مَفْضُوزٌ	: واگذار کننده کاری یا چیزی به کسی
أَنْزَلَ	: نازل کن
عَلَى	: عَلَى : بر + ی : من
أَرْجَعْنِي	: برگردان مرا
أَخْرَجَتْ	: خارج کردی
خَرَجْتُ	: خارج شدم
مُعْتَصِمٌ	: پناه برنده
أَوْدَعْتُ	: قرار دادم — بود یعه سپردم
حَفِظْتُ	: حفظ کردی
ذِي	: صاحب
عَنِيْدٍ	: پر عناد، ستیزه جو
فَاجِرٍ	: بد کار، دروغگو، گناهکار
بَعِيْدٍ	: دور
حَوْلٍ	: قُوَّت و قدرت

### لغات و اصطلاحات شماره ۸

إِبْرَامَ	: خواهش مکرر، اصرار
إِتْمَامِ حُجَّتٍ	: تمام کردن دلیل، کامل کردن برهان
إِتِّصَافٍ	: دارای صفتی شدن
أَشْعَاهُ	: شعاع‌ها، نورها
إِعْمَاضٍ	: چشم پوشی کردن
إِعْوَاءٍ	: گمراه کردن، فریفتن و از راه به دور کردن
الْسَّتِّ، عَهْدِ السَّتِّ	: اشاره به آیه ۱۷۲ سوره اعراف قرآن کریم :
الْسَّتِّ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ (آیامن پروردگار شما نیستیم. گفتند چرا هستی)	
إِنذَارٍ	: هشدار دادن، آگاه کردن
إِنْعَامٍ	: پاداش دادن، آنچه از راه نیکي داده شود
إِنْقِطَاعٍ	: بریده شدن، دست و دل شستن
إِهْتِمَامٍ	: کوشیدن، توجه داشتن، همت گماشتن در امری
أَهْلِ نِظَامٍ	: سربازان، نظامیان
بَابِ عَالِيٍّ	: دربار سلاطین عثمانی رامیگفتند
بَشَرَةٍ	: صورت، چهره
تُرْبَتٍ	: خاکِ مزار، خاکِ مقبره
تَبْرِزِينَ	: تبری که جنگجویان بکار میبردند (مخصوصاً در حالت سواره)
تَزْوِيرٍ	: حيله، نیرنگ، فریب و دروئی



تَشْرُفُ : باریافتن نزد کسی و یا به محلی ، شرفیابی

تَسَلُّطُ : چیره شدن ، غالب شدن

تَكْدِيبُ : بد روغ نسبت دادن ، دروغ دانستن

تَوَقُّعُ : چشم داشت ، انتظار

تَوْهِينُ : بی احترامی

تَنَاءُ : درود ، سلام ، دُعَاءُ

جَرِيٌّ : گستاخ ، بی باک

جَزَعٌ : ناله ، بیتابی

جَفَّةٌ : نیم تاج ، تاج جواهر نشان

حُبُورٌ : سرور ، شادی

حِرَاسَةٌ : نگهداری ، نگهبانی ، حفاظت

حَضْرٌ : اندازه ، حد

حُكُومَتِيٌّ : د آر الحکومه ، مقرر نمایند حکومت

حَوَارِيُّونَ : یاری دهندگان انبیاء ، بخصوص د وازده صحابه حضرت

مسیح

رَجَاءٌ : امید واری ، امید وار شدن

رَخَاءٌ : آسودگی ، گشایش

رِفْقٌ : رفاقت ، مدارا

سَاطِعٌ : درخشان ، تابان ، بلند ، آشکار

سُرْمَدِيٌّ : همیشگی ، دائمی

سِنَانٌ : از سرداران سپاه یزید بن معاویه در جنگ با حضرت امام حسین

و اصحابشان بود

سَيْفٌ و سِنَانٌ : شمشیر و سرنیزه

شَرَارَةٌ : بدی ، تند طبیعی

شِهَابٌ : پاره آتش ، آخگر ، شهاب ثاقب : شعله افروخته ، سنگهای

شستل آسمانی که گاهی در زمین حرکت در فضا به چشم دیده

میشود .

شَهَامَةٌ : دلیری ، بیباکی

شِگْرِشْکَنٌ : شیرین سخن

شُمُرٌ : از سرداران سپاه یزید بن معاویه در جنگ با حضرت امام حسین و

اصحاب که حضرت را بشهادت رسانید

صُورٌ : بوق ، شاخی که در آن میدمند ، صور اسرافیل و شیپوری که روز قیامت

اسرافیل در آن بدمند

ضَرٌّ : ضرر

ظَهِيرٌ : پشتیبان ، معین

عَاكِفَانٌ : گوشه نشینان ، متوقفان در یک محل

عِقَابٌ : عذاب ، مکافات

عِنَانٌ گسیخته : افسار گسیخته ، کنایه از حالت وحشیگری و عدم رعایت

انضباط و قانون

عَوَامٌ : مردم نادان و بیسواد

عَنَاءٌ : ثروت ، بی نیازی

عَرَضٌ : قصد ، نیت ، اهل عَرَضٌ : افرادی که نیت بد دارند

غلاف: جلد شمشیر

فائق: برتر، پیشرفته، مسلط بر امری

فتور: سستی

فجیع: زشت، بیرحمانه

فرق: قسمت بالای سر، تفاوت داشتن

فزع: بی‌تابی و داد و فریاد

قبضه‌ای: مُشتی، مقد ارکمی

قسم: (به چه قسم: به چه شکل، بقسمی: بطوری)

لحظات عینِ رحمانیت: توجهات الهیه

لگ: از برای تواست

مأمون: در امن و امان، محفوظ

مُتظاهر: آشکار سازنده، وانمود کننده، ظاهر ساز

مُسْتَحَقُّ: سزاوار، شایسته

مُحَارَبَه: جنگ

مُسْتَفْسِر: جويا، پرسیان

مَشْكُور: مورد شکر واقع شده، سپاسگزاری شده، پسندیده شده

مَحَاسِن: موی صورت مردان (ریش)، نیکی‌ها، خصائل نیکو

مَشَى: راه رفتن

مَطْهَر: پاک

ملحوظ: مورد توجه و زیر نظر قرار گرفته شده

مُنْحَرِف: از جای درست خود جا بجا شده، کج شده

مَنْظُور: مورد توجه، زیر نظر گرفته شده

مُنیر: روشن

مُنْزَجِر: مُتَنَفِّر، بیزار، دوری کننده

مُكْدَّر: د لگیر شده، ناراحت، اندوهناک، محزون، تیره شده

مُوثِق: مورد اعتماد و اطمینان

مُحَوَّطَه: زمینی که در آن دیوار کشیده باشند، زمین محصور

نَاصِيَه: پیشانی، موی جلوسر (جمع: نواصي)

نَادِرَه: کمیاب، قابل توجه

نُزُولِ اِجْلَال: فرود آمدن با جلال و عظمت

نَفْسِ اَمَّارَه: نفس فرمان دهنده (کنایه از خود خواهی)

نَعْمَاء: نیکی و احسان، نعمت و شادمانی (جمع: أَنْعَم، نیکیها)

نَوَابِغ: مفرد آن نَابِغَه: کسیکه دارای استعداد فوق العاده باشد،

باهوش

وَالِهَان: شیفتگان، شیدا ئیان، سرگشتگان

هَمْمَه: سروصدای صحبت کردن با یکدیگر بطور رد و هم و نامفهوم

يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ وَرُوحَ الْفُؤَادِ: ای نور چشم و جان دل

يَسَار: طرف چپ

يَمِين: طرف راست، دست راست

دعای هنگام خروج از خانه

هُوَ الْمُهَيَّمُ الْقَيُّومُ

أَصْبَحْتُ يَا إِلَهِي بِفَضْلِكَ وَأَخْرَجُ مِنَ الْبَيْتِ مُتَوَكِّلاً عَلَيْكَ وَمَنْفُوضاً  
أَمْرِي إِلَيْكَ فَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ سَمَاءِ رَحْمَتِكَ بَرَكَاتٌ مِنْ عِنْدِكَ ثُمَّ أَرْجِعْنِي  
إِلَى الْبَيْتِ سَالِماً كَمَا أَخْرَجْتَنِي مِنْهُ سَالِماً مُسْتَقِيماً لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ  
الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ .

دعای هنگام خروج از شهر هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَانَهُ الْعِظَمَةَ وَالْإِقْتِدَارَ

إِلَهِي إِلَهِي خَرَجْتُ مِنْ بَيْتِي مُعْتَصِماً بِحَبْلِ عِنَايَتِكَ وَأُودِعْتُ  
نَفْسِي تَحْتَ حِفْظِكَ وَحِرَاسَتِكَ أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي بِهَا حَفِظْتَ  
أَوْلِيَاءَكَ مِنْ كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ وَذِي شَرَارَةٍ وَكُلِّ ظَالِمٍ عَنِيدٍ وَكُلِّ فَاجِرٍ  
بَعِيدٍ يَا مَنْ تَحَفَّظَنِي بِجُودِكَ وَفَضْلِكَ ثُمَّ أَرْجِعْنِي إِلَى مَحَلِّي  
بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهَيَّمُ الْقَيُّومُ .

موسسه ملی مطبوعات امری  
۱۳۱ بدیسح